

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

کلمات اعلام را به ترتیب نقل می‌کردیم که رسیدیم به کلام مرحوم صاحب منتقى الاصول.

بیان مرحوم صاحب منتقى الاصول:

ایشان می‌فرمایند که: مطلقات به سه قسم تقسیم می‌شوند. یعنی ایشان ابتدائاً به دو قسم تقسیم می‌کنند، و بعد قسم دوم را به دو قسم دیگر که مجموعاً می‌شود سه قسم.

قسم اول:

«فتارة: يكون المطلق واردا فى بيان الحكم لمن يريد العمل و لا يتشرف بخدمة الإمام عليه السلام و لا أحد الزّواة، كما إذا كان من البلاد البعيدة فسأل الإمام و هو على وشك السفر.»^[1]

آمده خدمت امام عليه السلام، مسأله‌ای را پرسش کرده و امام عليه السلام هم می‌داند این دیگر بر جناح سفر هست و دارد می‌رود و بعداً دیگر ملاقات با امام عليه السلام نخواهد کرد و خدمت روات مثل محمد بن مسلم و بقیه رواتی که خزنه اهل بیت علیهم السلام هستند ملاقات نخواهد کرد. این یک جور، این یک مورد.

مورد دوم این است که نه، فقط برای بیان حکم است، نه حکمی که سؤال شده از یک شخص مبتلا به. نه تعلیم احکام داده بشود. حالا این قسم دوم هم که يكون المطلق وارداً لیان الحكم فقط كما اذا كان السائل من رواة الحديث. این را هم ایشان دو قسم کرده.

قسم اول این است که مقیدش بعداً از خود همین امامی که این مطلق را فرموده صادر می‌شود. قسم دوم این است که نه مقیدش از ائمه بعد علیهم السلام صادر می‌شود. ایشان این جوری تقسیم کرده‌اند.

می‌فرمایند که در قسم اول اصلاً جای تأخیر تقید معنا ندارد و نمی‌شود. چون فرض این است که این آقا دارد سؤال می‌کند و می‌خواهد برود و بعداً هم امام عليه السلام می‌دانند ملاقات نخواهد شد با او. خدمت فقهای اهل بیت علیهم السلام هم نخواهد رسید. خب این جا امام عليه السلام مطلق را بفرمایند و مقیدش را نفرمایند. این جا اصلاً جای اطلاق و تقید نیست. بلکه ما باید در این جا به قرینه اطلاق در آن مقید تصرف نکنیم. بگوییم این مقید که آن وقت نگفتند، لزومی نداشته چون یک امر غیر الزامی را متکفل بوده. استحبابی، کراهتی، یک چنین چیزی را متکفل بوده. بنابراین در این قسم‌ها فقیه باید توجه بکند در مقام استنباط و فوراً تا یک مطلقى دید و یک مقیدى بعدش دید، نیاید حمل مطلق بر مقید بکند. باید ببیند که از این قسم هست یا نه. اگر از این قسم است باید در مقید تصرف بکند نه در مطلق. فتوا را طبق مطلق بدهد و مقید را حمل بر افضل افراد، استحباب یا کراهت بکند. و در این قسم هم ثابت نشده است که ائمه علیهم السلام در این قسم هم دأبشان بر تفرقه بین مطلق و مقید و انفصال بین این دو تا بوده. این کار نه فی نفسه یک کار عرف پسندی است، و عقلاء پسندی است برای این که تأخیر بیان از

وقت حاجت است. برای این که القاء فی المفسده است. برای این که تفویت مصالح است. جا به جا یکی از این محذورات لازم می‌آید. بنابراین در این قسم حکم این هست.

و اما قسم دوم:

قبل از این که حکم قسم دوم را بگوییم قسم سوم را هم بگوییم. در قسم سوم که جواب یک سائلی که بعد دیگر امام علیه السلام را ملاقات نخواهد کرد و امثال ذلک نیست بلکه برای بیان حکم واقعی است. اما در عین حال همین امامی که مطلق را فرموده خودشان بنا ندارند مقید را بفرمایند. می‌خواهند واگذار کنند ائمه بعد علیهم السلام بیایند بیان بفرمایند. این هم کالاول است. حالا یک خرده از آن اولی محذورش خفیف‌تر است اما باز این هم درست نیست. امام باقر سلام الله علیه مطلق بفرمایند به امید این که امام حسن عسگری علیه السلام ان شاء الله مقیدش را می‌گویند که چندین نسل از دنیا رفتند و دیگر اصلاً فقط مطلق به دست‌شان رسیده. آن حضرت علیه السلام بیاید مقیدش را بفرماید. این هم همان معذور کالاول را دارد. و باز ما در این جا هم دلیلی نداریم بر این که بخواهیم بگوییم عادت ائمه علیهم السلام بر این روش استقرار پیدا کرده. این هم درست نیست، این را هم نمی‌شود گفت.

سؤال: استاد ببخشید این لحاظ حال مخاطب تأثیری ندارد. یعنی مخاطبی که ما الان قرار می‌گیریم با مخاطبی که زمان خود اهل بیت علیهم السلام وجود داشته فرقی نمی‌کند؟

جواب: چه فرقی می‌کند. ما مکلفیم آن‌ها هم مکلف بودند.

سؤال: حالا بحث خمس را در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله کجا وارد شده بود به این تفصیل؟

جواب: اصلاً مطلقش را هم نگفته بودند.

سؤال: فاینما ما غنتم ...

جواب: آن برای جنگ است. ببینید یک وقت نه مطلق را می‌گویند، نه مقید را می‌گویند خب هیچی. یک مصلحتی است، تدریجیت احکام است. اگر یک مرتبه فوران احکام بشود فرار می‌کنند مردم. خب کم‌کم گفتند می‌گوییم در بستر زمان. اما مطلقش را گفتید، خب یک قیدش را می‌زدید. فرض این است که تقیه و چیزی نیست. حالا بگو به جای این که بگویی اعتق رقبه خب از اول می‌گفتی اعتق رقبه مؤمنه. مگر این کلمه مؤمنه گفتن چه چیزی داشت که نفرمایید. مؤمنه‌اش را نمی‌گویید و بعد می‌روند رقبه کافره آزاد می‌کنند، اگر مفسده داشته باشد، القاء در مفاصد می‌شوند. رقبه مؤمنه را آزاد نمی‌کنند اگر آن مصلحت ملزمه دارد تفویت مصالح می‌شود. خب چرا؟

سؤال: با فرض تدریج. با فرض تدریج چون خودتان قبول دارید که...

جواب: تدریج باعث می‌شود که همه‌اش را نگوید، هیچی را نگوید. اما حالا این جا را می‌گویید و قید گفتن که دیگر مؤنه زائده ندارد. یک قیدش را هم اضافه کنید.

سؤال: ...

جواب: خب حالا بگذارید ببینیم. حالا شما به قول استاد می‌فرمودند در این جور موارد درد

دل مرغان چمن بسیار است. حالا بگذارید کلام مرغ چمن تمام بشود.

خدمت شما عرض شود که این جا ایشان می‌فرمایند که در قسم ثالث هم همین طور است:

و هكذا الحال فى الصورة الثالثة، إذ ليس من العادة تأخير بيان الحكم الذى يريد ان يعرفه و ينقله مثل زرارة الذى هو من أصحاب الصادق عليه السلام إلى زمان الإمام العسكرى عليه السلام.

درسته برای ذوی الحاحه نمی‌فرماید ولی به این‌ها می‌گوید که این‌ها هم یاد مردم بدهند. خب حالا می‌خواهد یاد مردم بدهند، مطلقاًش را بگوید، عامش را بفرماید. این حرف‌ها که در مطلق و مقید می‌زنیم در عام و خاص هم هست دیگر قهراً، دیگر این‌ها را آن جا تکرار نمی‌کنیم. خب مطلقش را بفرماید، عامش را می‌فرماید و آن قید را می‌گذارد برای بعد. این را هم نمی‌شود ملتزم شد.

اما الصورة الثانية که خود صورت ثانیه این هست که باز برای ذوی الحاحه و مستفتی و این‌ها نیست. همان تعلیم احکام است برای مثل زراره و امثال آن‌ها. و خود امام علیه السلام بنا دارد که بعداً خودشان بفرمایند نمی‌خواهد واگذار کند به ائمه بعد علیهم السلام. این را چه؟ این را می‌شود قبول کرد؟ این اطلاق و تقیید این جاها درسته. مطلق را باید حمل بر مقید کرد. عام را حمل بر خاص کرد، به بیان بنده ایشان می‌فرمایند که دو فرضیه در این جا متصور است.

یک فرضیه این است که بگوییم ائمه علیهم السلام نقش‌شان نقش سخنگوی احکام شرع است. و راوی هستند. منتها فرق‌شان با بقیه روای این است که ما برای حجیت قول سایر روای نیاز داریم به ادله حجیت خبر واحد. چرا؟ چون حرف آن‌ها علم‌آور نیست، مظنه می‌آورد. این مظنه حجت است یا حجت نیست؟ اصل عدم حجیت است مگر دلیلی قائم بشود. ولی ائمه علیهم السلام درسته راوی هستند، ناقل هستند اما چون معصوم هستند از نقل آن‌ها یقین برای ما حاصل می‌شود فلذا احتیاج به ادله حجیت خبر واحد نداریم. حجیتش ذاتی است. بنابراین شأن الاثمه بل الرسول صلی الله علیه و آله همه شأنهم شأن الروای که راوی و ناقل هستند من الله تبارک و تعالی. این جوری است منتها عین السری من الثریا، این روایت دیگر قطع‌آور و یقین‌آور نیست فلذا ادله حجیت می‌خواهد. اما برای آن‌ها ادله حجیت نمی‌خواهد بعد از این که ما در کلام اثبات عصمت آن‌ها را کردیم که خطا نمی‌کنند، اشتباه نمی‌کنند.

این یک فرضیه است. اگر این فرضیه باشد این قابل قبول است. چون در حقیقت تأخیر بیان قید نشده. خدای متعال که احکام را جعل کرده مقیده‌ایش را کنارش فرموده حالا یا به نحو توصیف فرموده مثلاً اعتق الرقبة المؤمنة یا به نحو توصیف نبوده اعتق رقبة، و بعد در کلام دیگری، در اعتبار دیگری، قانون دیگری فرموده لاتعتق رقبة کافرة. یا اعتق الرقبة المؤمنة. ولی بالاخره خدای متعال فرموده. حالا این مؤخیر و این ناقل دارد این‌ها را تفکیک می‌کند. پس بنابراین تأخیر بیانی نیست. پس از نظر گوینده و ناقل صلوات الله علیهم اجمعین تأخیر بیانی نیست چون آن‌ها که مبین حکم نیستند به این معنا که مشرّع باشند. آن‌ها ناقل هستند. خب حالا این را نقل کرده و بعداً آن دیگری را نقل می‌فرماید و آن الزام ندارد. خب ایشان دارد نقل کلام می‌کند. در نقل که لازم نیست آدم همه حرفی که شنیده حالا بیاید نقل کند. همه حرفی که می‌داند بیاید نقل کند. بله البته کسی می‌خواهد

عمل بکند چون می‌داند چنین چیزی است و این‌ها منفصل گفته می‌شود، او باید فحص بکند تا زمانی که احتمال می‌دهد، البته در این صورت اگر دید مطلقش برای امام صادق علیه السلام است. تا امام صادق علیه السلام زنده بودند و مقیدی خودش نشنید، دیگران هم نشنیدند که امام صادق علیه السلام نقل کرده باشد، می‌فهمد دیگر این مطلق است. چون قسم ثانی این است دیگر. و اگر از ائمه بعد شنید، دیگر باید آن را تقیید نکند، باید آن را حمل بکند بر مطلق چون بنا بر این است که خودش بفرماید. اصلاً طبق این منهج ببینید فقه چقدر فرق می‌کند. استنباط‌ها چقدر فرق می‌کند. الان ما دیدن‌مان چیست؟ فرمایش امام صادق علیه السلام را به فرمایش امام رضا علیه السلام تقیید می‌کنیم. آن‌ها را که قبول نکرد و ایشان گفت بگو درست نیست که امام صادق علیه السلام بفرماید. اما این که امام صادق علیه السلام خودشان بعداً تقیید کنند. امام رضا علیه السلام مطلق را بگویند و بعد خودشان تقییدش را بگویند ولو به فاصله، عیب ندارد. بنابراین فقیه باید تفحص بکند. اگر فهمید این روایت از این قسم است. اگر ببیند خود امام صادق علیه السلام بعداً مقیدش را فرموده خب تقیید بکند. اما اگر دید امام صادق علیه السلام نفرموده بلکه ائمه علیهم السلام بعد فرمودند دیگر جای تقیید نیست. خیلی منهج تفاوت می‌کند. آثارش در فقه خیلی فرق می‌کند این‌ها.

سؤال: نص می‌شود؟

جواب: نه نص نمی‌شود. در آن مقید تصرف می‌شود به قرینه مطلق. یعنی حمل بر افضل و استحباب و کراهت و امثال ذلک می‌شود.

خب عبارت را هم بخوانم.

«و لا ينحل الإشكال في الصورة الثالثة، إلا بالالتزام بان الأئمة عليهم السلام حين يبينون الحكم يبينونه بعنوان النقل و الرواية عن النبي صلى الله عليه و آله غاية الأمر انهم لا تشملهم أدلة حجية الخبر للقطع بصدقهم.

این جا را گفتیم اشکال ندارد.

اذ على هذا الفرض لا يكون ورود المقيد متأخرا عن وقت البيان، لصدوره من الأول، نعم الاطلاع على صدوره يكون متأخرا عن وقت الحاجة.

اطلاع مردم متأخر است از وقت حاجت، چون امام علیه السلام مطلقش را گفتند و بعد خودشان مثلاً بیست سال بعد مقیدش را فرمودند.

و هو لا يضير في تقديمه على المطلق

این مضّر به تقدیم مقید بر مطلق ندارد. چرا؟

لصدوره من السابق

بعد ایشان می‌فرمایند که:

و لا يلزم بيانه لخصوص السائل، إذ ليس المقام مقام عمل، بل مقام معرفة الحكم و بيانه

مقام عمل که فرض این است که نبوده، مقام تعلیم احکام بوده حالا نه برای همه، خب

حالا فاصله بشود.

و قد بينه بقیده.

خود امام علیه السلام هم که بعداً به قیدش مشخص فرموده حالا با فاصله. پس مشکلی نیست.

نعم لو أراد ان يعمل لم یکن له حق التمسک بالإطلاق ما لم یسأل کل من یحتمل صدور القید إلیه.

وقتی می‌خواهد عمل کند باید از هر کسی که احتمال می‌دهد قید شاید به او رسیده باشد، اگر به خودش رسیده که از امام علیه السلام شنیده که خیلی خب. اگر نه باید برود از زراره، از آن، از آن پرسد که آیا شما مقیدی راجع به این ندارید؟ فحص کند. در زمان ما دیگر روشن است به وسائل و فلان یا به این جعبه‌ها مراجعه می‌کند و آن موقع‌ها باید از این راوی برود پرسد که آیا شما مقیدی دارید، ندارید، آن وقت عمل کند. این فرضیه اول است.

فرضیه دوم این است که بگوییم ائمه علیهم السلام مُستنبط هستند مثل فقهاء. در فرضیه اول ائمه علیهم السلام مثل روات بودند. این فرضیه دوم این است که ائمه علیهم السلام مُستنبط هستند کالفقهاء. منتها فرق استنباط این با استنباط فقهاء این است که استنباط فقهاء تضمین شده نیست ممکن است خطا باشد، مطابق با واقع نباشد. اما استنباط ائمه علیهم السلام قطعاً مطابق با واقع است لعصمتهم. فلذا در کلمات آن‌ها هم می‌بینید فرمودند که ما این را از این آیه در آوردیم. یعنی استنباط کردیم ولی استنباط آن‌ها مطابق با واقع است. خدای متعال این قوت را با مصونیت از خطا به آن‌ها داده که از قرآن شریف بتوانند استنباط کنند بطون هفتادگانه را یا از کلمات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بتوانند استنباط کنند. نسبت خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله البته در کلام صاحب منتقى الاصول نیست ولی برای خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ممکن است همین جور باشد بخشی‌اش از که آن چه که جبرئیل آورده، باز احکام دیگری را استنباط بفرمایند.

خب اگر این بعدی را بگوییم، می‌فرماید در این نظریه دوم نمی‌شود. چون امام علیه السلام مبین الحكم در است این جا نه مُخیر عن الحكم. پس کل فاصل و لمّ مطلب در نظر این محقق این است که اگر امام علیه السلام شد ناقل این جا اشکالی ندارد. چون ناقل لیس علیه این که همه را بیاید بگوید. چون فرض این است که مقام عمل نیست. ناقل است، مبین خدا است. خدا که فرموده و تأخیر نیانداخته. این امام ناقل است و ناقل هم برای کیه؟ برای کسی است که حالا عمل نمی‌خواهد بکند. خب تأخیر می‌اندازد. بعد آن هم وقتی عمل خواست برود بکند گفتیم وظیفه‌اش این است که فحص کند. اما اگر ائمه علیهم السلام مبین بودند و مُستنبط بودند این مثل این می‌ماند که یک فقیهی مستنبط است و در رساله عملیه‌اش بیاید مطلق را بنویسد و مقیدش را در رساله عملیه ننویسد. آقا شما که مُستنبط هستید، مبین حکم هستی باید بنویسید. همین طور مطلق را می‌نویسی و ما می‌رویم کارهایمان را انجام می‌دهیم و بعد می‌بینیم معامله باطل بوده، چه ضرری. یا از آن طرفش هم هست البته مرحوم استاد قدس سره می‌فرمود اگر مجتهدی فتوا بدهد فلان چیز خمس دارد و واقعاً نداشته باشد ضامن است. چون وقتی که او فتوا داد این مقلد خودش را ملزم می‌داند، سلب اختیار می‌شود از او، مجتهد می‌گوید

حکم خدا این هست و من چه کار کنم. فلذا است که در احکام مالیه به خصوص باید خیلی دقت کند به قول آقایان استفراغ وسع کند. یک روزی من خدمت مرحوم آقای سید احمد خوانساری رضوان الله علیه در تهران رسیدم. سجایای اخلاقی خیلی عجیبی داشت علاوه بر فقاہت. دیدم یک کسی آمده به ایشان می‌گوید که شما به من اجازه می‌دهید که هر جوری می‌خواهم مثلاً در مواردی که تشخیص می‌دهم مصرف بکنم؟ از آن مُعطی خمس می‌فرمود به من اجازه می‌دهید. چون ایشان می‌گفت که نظر او هم شرط است. از باب قدر متیقن که شما اجازه وکالت می‌دهید. از آن طرفش هم حالا من این جور هست نظرم. شما اگر اختیار داری من حالا نظر من مثلاً این هست. شما اگر می‌خواهی از مرجع دیگر تقلید کنی و فلان، خلاصه این طوری که فردای قیامت یقه آقای خوانساری را بگیرند. خب کار فقیه خیلی مشکل است. و آرزوی این که آدم بخواهد مرجع تقلید بشود و فتوا بدهد، از دل‌ها بیرون کنی. مگر کسی بر او واجب عینی باشد.

سؤال: ...

جواب: بله؟

من یک کاغذی دیدم پهلوی نوه مرحوم نائینی بود. ایشان با خدای متعال یک مناجاتی کرده در آن نامه‌اش. می‌گوید خدایا تو می‌دانی که من این مرجعیت را قبول نکردم مگر بعد از آن که بر خودم واجب عینی دیدم. و خدایا تو می‌دانی که من زندگی‌ام را براساس آن ارثیه‌ای که از نائین یعنی آن زمین‌هایی که آن جا کشاورزی می‌شد برای من می‌آید. حالا هم می‌آید اما کمبودهایش را از وجوهات بر می‌دارم چون خب مرجعیت یک سری خرج‌های اضافه دارد. ولی می‌ترسم که نکند زیاده‌روی در آن که از نائین می‌آید می‌کنم که نیاز دارم کمبودش را از این وجوهات مصرف بکنم. این را می‌ترسم که یک وقتی در آن دارم زیاده‌روی می‌کنم که کمبود پیدا می‌کنم. این‌ها ان شاء الله حوزه‌های علمیه پر بشود از نائینی‌ها و آقا ضیاءها و ان شاء الله مرحوم امام‌ها و این بزرگان ان شاء الله.

و باز این را در پراکنش عرض می‌کنم، چند روز پیش این را دیدم و خیلی برایم تعجب‌آور بود. برای آیت‌الله العظمی بروجردی رضوان الله علیه یکی از مراجع معاصر در یک مصاحبه‌ای دیدم فرموده ایشان. فرموده که یک عده‌ای قرار بود خدمت آقای بروجردی مهمان باشند. آقای بروجردی به من که حالا ایشان چه ارتباطی داشته با آن مهمان‌ها، سفارش دادند که من بیش از پنج نفر وسائل پذیرایی ندارم. بیشتر از پنج نفر نشوند. فقط برای پنج نفر من وسائل پذیرایی دارم. حالا مرجع عالم اسلام می‌گوید من فقط برای پنج نفر وسائل پذیرایی دارم و بیشتر نشوند. بعضی از مراجع معاصر که الان دارند درس می‌دهند این مصاحبه را گفتند که آقای بروجردی به من پیام داد که من امکان بیشتر از پنج نفر ندارم.

خب این جا به خدمت شما عرض شود که می‌فرمایند که:

و اما إذا قلنا بأنهم يبينون الحكم بعنوان الاستنباط من الكتاب و السنة و الاطلاع على حكم الله تعالى، لكنهم ليسوا كسائر المجتهدين باعتبار أنّ استنباطهم يطابق الواقع و لا يشوبه الخطأ

آن وقت اگر این را گفتیم مشکل می‌شود. نمی‌توانیم حمل مطلق بر مقید بکنیم. این جاها باید بگوییم که مطلق علی اطلاقه است. و آن مقید چون لازم نبوده نگفتند. یک امر

غیر لازمی است، استحبابی است، کراهتی است و امثال ذلک.

بنابراین این مسأله کلامی در این مسأله اصولی در این جا تأثیر دارد که ما ائمه علیهم السلام را در کلام بگوئیم آیا راوی هستند یا مستنیط هستند؟ اگر راوی باشند این جا حمل مطلق بر مقید می شود. اگر مستنیط باشند ولو چه راوی باشد چه مستنیط خطا در آن ها نیست ولی اگر نقش شان نقش استنباط و مبین باشد، این جا حمل مطلق بر مقید نمی شود. این فرمایش منتقی.

خب این هم به خدمت شما عرض شود که فرمایش ایشان. بعد فرموده است که:

فالتفت و افهم و تدبر فی أطراف ما ذکرناه فانه بالتدبر حقیق و من اللّٰه سبحانه نستمدّ التوفیق.» [2]

بیان سوالات: (27:05)

خب عرض می کنیم به این که در این جا سؤالاتی است.

سوال اول:

یکی این که آن قسم اول را این جور طرح کردند. قسم اول این است که این مطلق وارد است فی بیان الحكم لمن یرید العمل و لایتشرف بخدمۃ الامام و لا أحد الرواة کما اذا کان من البلاد البعیده.

خب در این صورت اول، این یک فرضش هست این فرض فرض خیلی واضح هست و اما یک وقت هم هست که می داند یتشرف خدمت امام علیه السلام ولی این بعد از یک هفته دیگر، یک ماه دیگر، یک سال دیگر که عمل هایی باید بکند. خب این جا هم چه فرق می کند فلذا بزرگان این جا چه جور گفتند؟ گفتند قبل وقت عمل، بعد وقت عمل. این جهت که این دیگر به خدمت امام علیه السلام اصلاً نمی رسد و خدمت یکی از روات هم نمی رسد، خب این یک شق است. ملاک این نیست. ملاک این است که این مطلق که به او می گویند، وقت عملش قبل از این که مقید را به او بگویند، می رسد یا نمی رسد؟ اگر این مطلق را که می گویند، بخواهند مقیدش را تأخیر بیندازند که وقت عمل بگذرد. حالا آن صورت خیلی قوی اش این است که دیگر اصلاً دسترسی به او نیست و می دانند او هم نمی رود از کسی سؤال بکند. یک صورت هم این است که نه، می دانند دسترسی به او هست اما مثلاً سال دیگر می آید حج. ایرانی بوده آمده مدینه از امام صادق علیه السلام یک مسأله ای سؤال کرده و امام علیه السلام مطلق جواب دادند به امید این که سال دیگر که دو مرتبه کاروان حجاج را می آورد و ما آن وقت به او مقید را بگوئیم. خب یک سال این باید به مطلق عمل می کند. امام علیه السلام هم می دانند یصل بخدمته. یا به خدمت خودش اگر نمی رسد، می دانند می آید دوباره می رود کوفه، می رود کجا و آن جا اصحاب ائمه علیهم السلام هستند و ممکن است پیرسد. اما بعد از شش ماه، هفت ماه، یک سال.

سؤال: ... یک بار پرسیده دیگر حکم مشخص شده... سؤال نمی پرسد راجع به همان موضوع که بخواهد مقیدش را مثلاً ...

جواب: اولاً بعضی‌ها می‌پرسند. حالا حضرت عالی خیلی ممکن است وقتی یک چیزی می‌دانید دیگر بعد سؤال نمی‌کنید. اما چون فهمیدند که گاهی منفصلاً گفته می‌شود و گاهی ممکن است حکم عوض بشود کذا بشود، خب ممکن است سؤال بکنند. پس یا امام علیه‌السلام خودشان می‌دانند. می‌دانند که می‌آید. یادشان هست که ما پارسال چه گفتیم به ایشان و حالا دوباره مقیدش را به او بگوید. پس بنابراین، این ملاک به این جور تقسیم کردن که بخشی خارج می‌شود از حلّ که قسم اول را ما بیایم خصوص این قرار بدهیم. خب اگر این را خصوص این قسم اول را قرار بدهید، باید آن بقیه را هم اقسام دیگری اضافه بفرمایید. بگویید یک جا هم این است که یصل بخدمته اما بعد العمل یا یصل بخدمه الرواة بعد العمل. باید تقسیم بکنید، یصل بخدمته بعد العمل. بعد از چند تا عمل قلیل، حالا یکی یا دو تا مثلاً. یکی نه یصل بعد از عمل‌های عمده. یا یصل الیه بعد العملی که قابل قضا و تدارک است. خب مثل نماز حالا می‌شود بعداً قضایش را خواند. یک وقت نه میتی را دفن کردند یا معاملاتی انجام دادند رفته، یا اموال صغیر بوده چه کردند و امثال این‌ها که نمی‌شود برگرداند. یا خمس است. خمس را رفته داده و آن‌ها هم مصرف کردند و چه جور می‌شود برگرداند این‌ها را. خب این تقسیم‌بندی‌ها را باید بکنیم. اگر جامعش را می‌خواهید بفرمایید که هی تکثیر اقسام نشود، باید در قسم اول همان باشد که متداول در کتب اصول است و فرمودند. بگوید قبل العمل و بعد العمل.

سوال دوم: (31:54)

این که در این قسم فرمودند که این نمی‌شود بگوییم عادت ائمه علیهم‌السلام بر این بوده در این قسم که مطلق را بگویند و مقیدی را بعداً بگویند. این جوابی که مثل محقق خوبی قدس سره و این‌ها دادند این را باید جواب دهند. خب طرح نکردند تا این جا جواب بدهند. حالا در کلمات قبل یا بعدش باشد ملاحظه نکردم. آن چه که حالا این جا در تقسیم‌بندی که می‌کنند، فرمایش می‌فرمایند ملاحظه کردم و ممکن است قبل و بعد باشد فلذا حالا باید خودمان توجه داشته باشیم. اصلاً این حرف‌هایی که می‌زنیم اشکال به کسی نیست. تحقیق مطلب است. آن‌ها مثل محقق خوبی جواب می‌دهند که همین مسأله‌ای که در ذهن بعضی دوستان هم بود که فلسفه تدریجیت احکام این مبّرر است. خدای متعال فرموده در قرآن شریف، شما در قرآن شریف چه می‌کنید؟ می‌گویید مقیداتش را که ائمه بعد علیهم‌السلام فرموده‌اند یا در آخر الزمان ان شاء الله بعد از ظهور حضرت مهدی سلام الله علیه می‌فرماید چه کار باید کرد؟ قرون متمادیه و متداوله گذشته. خب لابد یک مصلحتی هست. تدریجیت احکام است، یا هر چه هست. و ما فرقی نمی‌بینیم بین این که بالضروره خود آن امام علیه‌السلام بخواهد بفرماید یا کسی دیگر بخواهد بفرماید با فاصله‌ای که بعد العمل است. اگر برای فاصله بعد العمل شما یک مصلحتی را فرض می‌کنید و می‌گویید اشکال ندارد در صورت ثانی، می‌فرمایید خود امام علیه‌السلام می‌داند بعداً می‌آید. خیلی خب اگر یک مصلحتی هست و این مسلم است که ائمه علیهم‌السلام در مقام عمل فتوایی فرمودند، مطالبی فرمودند، مقیدش را هم خود آن امام علیه‌السلام فرموده و اما بعد از مدت که عمل به آن شد، این جاها چه جواب می‌دهیم. می‌گوییم تأخیر بیان از وقت حاجت که قباحت ذاتی نیست مثل ظلم. تأخیر بیان از وقت حاجت قباحت مثل قبح کذب است. کذب قباحت چه جوری است؟ این لم یطرء علیه مبّرر، قبیح است. اما این طرء علیه مبّرر مثل انقاز مسلمی در آن هست، نجات فردی در آن هست دیگر اشکالی ندارد دروغ مصلحت‌آمیز. ظلم است که مادامی که ظلم است و این عنوان محفوظ است، قبیح است. اما دروغ این جوری نیست که مادامی که دروغ، دروغ است و این عنوان محفوظ

است، قبیح باشد. بالطواری ممکن است نباشد. تأخیر بیان از وقت حاجت هم همین جور است. تفویت مصلحت همین جور است. القاء فی المفسده همین جور است. این‌ها اگر امر اهمی بر آن مترتب باشد قبحش از بین می‌رود. خب این را ما باید بحث کنیم که آیا این جوری نیست؟ ممکن است که این جور باشد. بعد شما می‌گویید خب این القاء فی المفسده چه می‌شود، فلان چه می‌شود؟ خب همان حرف‌هایی که در حجت امارات و اعتبار ظنون گفته می‌شود. یا مصلحت سلوکیه را باید بگوییم. یا سببیت را باید بگوییم یا تدارک فی الاخره را باید بگوییم. چه جور تصویر کردید خود شما و دیگران جمع بین حکم واقعی و ظاهری را. و اشکال القاء فی المفسد و تفویت مصالح را چه جوری جواب دادید در حجت امارات ظنیه. و اصول عملیه. هر جور آن جا جواب دادید این جا هم جواب می‌دهیم.

و للكلام تتمه.

و صلى الله على محمد و آل محمد.

[1]. منتقى الأصول، ج 3، ص: 463

[2]. منتقى الأصول، ج 3، ص: 463 - 464